هو العلیم

حلم خدا چرا نباید ما را بر گناه جسور کند؟

برهان رب، اختیار در عصمت و فرصت رشد معنوی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۷ - مجلس دوم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نَبيِّنا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و عَلى آله الطَّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

فَلَک الحمدُ عَلَى حِلمِک بعدَ عِلمک، و عَلَى عَفوِک بعدَ قُدرَتِک، و يحمِلُنى و يجَرِّئُنِى عَلَى مَعصيتِک حِلمُک عَنِّى، و يَدعونى إلَى قِلَّةِ الحَياءِ سَترُک عَلَىَّ؛ و يسرِعُنى إلَى التَّوَثُّبِ عَلَى مَحارِمِک مَعرِفَتى بِسَعَةِ رحمَتِک و عَظيمِ عَفوِک.[1]

حلم پروردگار

در اینجا حضرت سجاد علیه‌السّلام خصوصیاتی که راجع به بندگان هست و کارهایی که آنها انجام می‌دهند و نحوهٔ رفتار آنها را بیان کردند و فرمودند که کار ما به چه کیفیت است و اعمال ما به چه نیّت است و روی چه جهتی انجام می‌گیرد و از آن‌طرف آنچه که مربوط به پروردگار است آنها را هم درمقابل این اعمال و رفتار بیان کردند. آنچه که در این کلمات و در این تعابیر مشخص است، مسئلهٔ حلم پروردگار است و تحمل او نسبت به کارهایی که انسان انجام می‌دهد و او صبر می‌کند و سریع نسبت به اعمال ما عکس‌العمل نشان نمی‌دهد و این یک مطلبی است که حائز اهمیت است و جای دقت دارد.

حضرت در اینجا می‌فرمایند که در ارتباط با حلم تو بعد از علمت، حمد اختصاص به تو دارد یعنی بعد از اینکه نسبت به احوال و کارهای ما علم و معرفت داری، این علمت باعث نمی‌شود که در مقام بربیایی و به‌دنبال انتقام بروی یا به یک نحوی مجازات کنی و رفتار ما را مورد عقوبت قرار بدهی. و همین‌طور هم اختصاص به تو دارد بر بخششت و عفوت بعد از قدرتت. «بعد» در اینجا نه به معنی تأخیر است بلکه «بعد» در اینجا به معنای ترتّب است؛ یعنی بعد از اینکه تو قدرت داری، حالا در مقام عفو برمی‌آیی و این عفو ناشی از قدرت است نه ناشی از ضعف.

روی این جهت آنچه که باعث می‌شود و مرا بر گناه و معصیت تو جَرِی می‌کند عبارت از حلم تو است. وقتی که من می‌بینم تو حلیم هستی و نسبت به اعمال و رفتار ما عکس‌العمل نشان نمی‌دهی، این باعث می‌شود که یک حالت رخوتی در من پیدا شود و از تصمیم جدی نسبت به ترک گناه یک‌قدری پایین بیایم و مطلب برایم یک‌قدری سست بشود. اگر بدانم که به‌محض اینکه گناهی از من سرزد تو عقوبت می‌کنی و در مقام عقوبت برمی‌آیی، انجام نمی‌دهم. در همه‌جا همین‌طور است! وقتی انسان بفهمد به‌محض اینکه یک خلافی انجام می‌دهد هنوز به در منزل نرسیده پلیس دَم در منزل او را جلب می‌کند، مگر دیوانه شده است که خلاف کند؟! کسی خلاف می‌کند که انتظار مواخذهٔ سریع را ندارد؛ خلاف می‌کند و می‌گوید که خلاف می‌کنیم و کسی به کسی نیست. حالا تا بیایند اثبات کنند دُم شتر به زمین رسیده است. نه بابا! برو بابا! بی‌خیال! هر کاری می‌خواهی بکن راحت.

علت جری شدن انسان در کار خلاف

می‌گویند سر چهار راه‌ها از این دوربین‌ها می‌گذارند و هر کسی از خط رد بشود یااینکه اگر سبقت غیرمجاز در خیابان و امثال‌ذلک بگیرد، فوراً عکسش را برمی‌دارند و بعضی از این عکس‌ها در بایگانی می‌رود و هیچ‌وقت هم بیرون نمی‌آید، شاید آنها نمره‌هایش فرق می‌کند! ولی معمولاً بعضی جاها نه، زودتر از خود صاحب ماشین که به منزل برسد آن قبض جریمه به منزل رسیده است! در

[1]. *مصباح المتهجد*، ج ۲، ص ۵۸۴.

بعضی کشورها خیلی سریع‌تر است! مثلاً شخصی ظهر به خانه می‌رود، دو ساعت بعد در خانه رفته و دیده زودتر از خودش قبضش آمده است! او دیگر خلاف نمی‌کند. آنچه که باعث می‌شود ما خلاف کنیم این است که احتمال سرعت مؤاخذه را نمی‌دهیم. احتمال مؤاخذه را می‌دهیم چون اگر احتمال ندهیم، گناه می‌کنیم و می‌گوییم که نه آقا! کسی پیگیری نمی‌کند و کسی دنبالش نمی‌رود. در قضیهٔ خدا هم مسئله همین است. چرا ما خلاف می‌کنیم؟! چون یک خلاف می‌کنیم می‌بینیم خبری نشد؛ خلاف دوم می‌کنیم باز می‌بینیم خبری نشد؛ حالا توقع داریم تیرآهن [بر] سرمان بیاید! خب نه؛ خلاف سوم کردیم مثل اینکه ملائکه سرشان شلوغ است ما را نمی‌بینند و خیلی کارشان زیاد است. این جهت باعث می‌شود که آن قبح گناه و قبح معصیت در نفس انسان تخفیف پیدا کند، تخفیف پیدا کند! برای اولیاء و معصومین و انبیاء علیهم‌السّلام این مسئلهٔ قبح معصیت تخفیف ندارد.

معنای قبح معصیت

قبح معصیت عبارت از حالت کدورت و ظلمتی است که برای نفس حاصل می‌شود و آن کدورت و ظلمت خواهی‌نخواهی ربط بین بنده و خدا را کمرنگ می‌کند، آن ربط کمرنگ می‌شود، آن اتصال کم می‌شود و آن ریسمانی که بین انسان و پروردگار است دائماً نازک می‌شود، نازک می‌شود، نازک می‌شود! امکان ندارد گناهی از انسان سر بزند و حالش بعد از گناه و قبل از گناه یکسان باشد، امکان ندارد! امکان ندارد انسان بنشیند از رفیقش غیبت کند و بعد از ـ غیبت رفیق یا غیر رفیق فرقی نمی‌کند ـ آن حالش با حال قبلش یکسان باشد، این ممکن نیست. امکان ندارد انسان در مجلسی بنشیند که در آن مجلس ذکر دنیا باشد، غیبتِ این و آن باشد، سخن‌چینی باشد و عیب این و آن را مطرح کردن باشد و انسان از آن مجلس برخیزد و حالت اتصال او با قبل از اینکه وارد این مجلس بشود یک اندازه باشد؛ این اصلاً ممکن نیست بلکه محال است، محال است! می‌خواهید امتحان کنید، اصلاً نیاز به امتحان نیست! اصلاً آدم نباید اینها را امتحان کند و نباید پیش بیاورد. توجه کردید؟! اصلاً امکان ندارد این‌طور باشد! امکان ندارد انسان نسبت به یک مطلبی اقدام کند و غرض از آن مطلب این باشد که آبروی مؤمنی را ببرد و او را پست کند و در پیش افراد موقعیتش را پایین بیاورد گرچه به اسم خدا و تبلیغ باشد که همهٔ اینها کشک و خدعه‌ها و حیله‌های شیطان است و در آن هنگام ارتباطش با خدا برقرار باشد، این امکان ندارد! در آن هنگامی که دارد این کار را انجام می‌دهد هر کلمه‌ای که به نظرش بیاید، شیطان دارد القا می‌کند گرچه آیهٔ قرآن باشد! هر عبارتی که به نظرش بیاید الهام شیطان است گرچه کلام نهج‌البلاغه باشد، شیطان نهج‌البلاغه را هم بلد است و از حفظ است ولی ما از حفظ نیستیم اما او از حفظ است! قرآن را هم از حفظ است، صحیفهٔ سجادیه را هم از حفظ است، مفاتیح را هم از اول تا آخر خوانده و همهٔ اینها را از حفظ است و خودش می‌آید و به ذهن آدم می‌آورد که فلان عبارت را اینجا بنویس، این را بنویس، برایت خوب است و تقویت می‌شود، این حرفت می‌ماسد، جا می‌افتد. کلام نهج‌البلاغهٔ امیرالمؤمنین است، اما شیطان اینجا می‌گذارد و می‌گوید که این را در اینجا بیاور. شعر حافظ است اما حافظ را هم از برّ است و تمام غزلیاتش را بلد است و همه را خوب می‌داند و چه قشنگ هم می‌خواند و زیر آواز می‌زند و می‌گوید که فلان شعر را بیاور، این را در اینجا بگو، این را در آنجا نقل کن. یک‌دفعه می‌بینید اوه! یک داستانی به نظرش آمد! عجب من از این داستان غافل بودم! چه کسی به نظرش آورد؟! شیطان به نظرش آورده است، جبرئیل که نمی‌آورد! جبرئیل که نمی‌آید آنجایی که تو داری روی هوای نفست، روی توهمات، اعتبارات، انانیت‌ها و منیت‌ها کار می‌کنی کمکت کند. پس چه کسی کمک می‌کند؟! از دو حال خارج نیست؛ یا مصدر این مطالب جنود الرحمان است و از آن مبدأ تراوش پیدا می‌کند و در نفوس مستقر می‌شود یا جنود الشیطان، از این دوتا که خارج نیست. جبرئیل که نمی‌آید! بنابراین چه کسی می‌آید؟! شیطان می‌آید.

پس نباید بگوییم که این عبارت و این مقاله و این کتاب چه کتاب خوب و قشنگی است، بسم الله دارد، از نهج‌البلاغه در آن آورده‌اند، از صحیفهٔ سجادیه و دعای افتتاح در آن نقل کرده‌اند، بلکه باید

ببینیم مصدر و مبدأ این عبارت‌ها چه مبدأ و مصدری بوده است، این مهم است والاّ در این کاغذها همه پر از دعا است، از اول تا آخر این کتاب همه‌اش دعا است. مبدأ و مصدر نزول این مطالب مهم است نه نفس این مطالبی که در اینجا آمده است، آن اهمیت ندارد.

بنابراین خیلی ما باید حواسمان را جمع کنیم! آن چیزی که انبیاء و اولیاء و اهل مراقبه نسبت به آن تأکید دارند و خیلی نسبت به آن تحفّظ دارند، آن جنبهٔ قطع ارتباطی است که به‌واسطهٔ انجام عمل حرام و گناه برای انسان حاصل می‌شود. به این برهان می‌گویند.

کشف برهان رب برای حضرت یوسف

حضرت یوسف علیه‌السّلام این مسئله برایش منکشف شد؛ ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِۦ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾[1] اگر این برهان برای حضرت یوسف منکشف نمی‌شد حضرت یوسف در گناه می‌افتاد. این برهان چه بود؟! آیا چوب بود و یک‌دفعه سقف شکافته شد و مشاهده کرد چوب می‌خواهد به سرش بخورد؟! اینکه نبود! شمشیر بود؟! آتش بود؟! آتش نبود! جهنم بود؟! این حرف‌ها نبود! حالت انقطاع و قطع ربط بین خود و خدا را به‌واسطهٔ این عمل مشاهده کرد؛ دید که اگر بخواهد این عمل انجام بشود، ارتباط تو با خدا دیگر قطع می‌شود؛ این ﴿بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾ می‌شود.

بالأخره وقتی که انسان با خدا ربط داشته باشد، این حالت هم پیدا می‌شود. خدا که انسان را تنها نمی‌گذارد، نمی‌گوید که برو هر کاری می‌خواهی بکنی بکن! آن خدایی که به انسان این غرائز را داده، همان خدا هم در سر وقتش می‌آید و آنچه که موجب انحراف این غرائز می‌شود را هم نشان می‌دهد. فقط یکی را نمی‌دهد، اگر یکی را بدهد آنکه ظلم می‌شود. اگر یکی را بدهد یکی را ندهد این ظلم است، این مثل حیوانات می‌شود و حیوانات این حرف‌ها را نمی‌فهمند و به این چیزها توجه ندارند. آن خدایی که میل و شوق به خلاف را در انسان قرار داده است، بالأخره انسان این میل را دارد و اگر نداشت به‌سمت خلاف نمی‌رفت، دارد که می‌رود. اما درمقابل آن، آنچه که موجب تصحیح او هست و موجب عدم خسارت انسان هست را هم برای انسان مهیا می‌کند. لذا انسان این‌طرف را هم می‌بیند، یک‌طرفه نمی‌بیند، هردو طرف را می‌بیند و هردو طرف را مشاهده می‌کند. اگر انسان فقط یک طرف را مشاهده کرد و طرف دیگر را ندید، عقاب ندارد.

لذا اصلاً یک مسئلهٔ فقهی و حقوقی و قضایی است که بسیاری از افرادی که مرتکب خلاف می‌شوند و به‌حسب ظاهر هم محکوم می‌شوند، اینها عمل خلاف انجام نداده‌اند چون آن‌طرف برای اینها مشخص نشده است. یک جوان پانزده‌ساله و شانزده‌ساله چه می‌فهمد که حالا فرض بکنید که یک خطایی از او سر زد و یک لغزشی از او سر زد و انسان بیاید عمل او را با شخص سی و پنج‌ساله و چهل‌ساله اندازه بگیرد و برای هردو یک نحو تبعات قائل شود؟! این درست نیست.

معانی مختلف بلوغ در جاهای مختلف

ما فقط یک بلوغ شنیدیم اما این بلوغ در هر جایی یک مطلبی دارد و یک حسابی دارد و یک کتابی دارد. او هنوز نسبت به این مطالب اصلاً به بلوغ نرسیده و نسبت به این نوع امور هنوز به بلوغ نرسیده است. یک دختر سیزده چهارده‌ساله اگر حالا فرض بکنید که یک خطایی هم مرتکب شده است [او] که هنوز به بلوغ نرسیده است. می‌گویند که نه دیگر نُه سال ده سال بالغ است و دیگر کارش تمام است! توجه کردید؟! آن‌طرف قضیه که قبح گناه هست اصلاً برای این افراد روشن نیست، اصلاً اینها مفهوم و معرفتی نسبت به اینها ندارند و خیلی فرق می‌کند تا فرض کنید شخصی که بیست سی‌ساله

---

[1] . سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴. ***حیات جاوید***، ص ۶۰:

«اگر آن حقیقت معصیت را که ظلمت و آتش و ابتعاد از حقّ است نمی‌دید قطعاً به این عمل زشت اقدام نمی‌نمود.»

هست و چهل‌ساله هست و پنجاه‌ساله هست. اصلاً از نقطه‌نظر سن هم تبعات و عقاب و این موارد تفاوت می‌کند و اینها همیشه به‌خاطر آن است.

تعریف مقام عصمت

برای انبیا و اولیاء و معصومین علیهم‌السّلام این جنبهٔ برهان و آن حقیقت و بطن گناه و باطن گناه روشن شده که این عمل موجب ابتعاد انسان از پروردگار است. وقتی روشن بشود آنها هیچ‌وقت به طرف او هم نمی‌روند، این را مقام عصمت می‌گویند. مقام عصمت این نیست که شخص مانند چوب باشد که هیچ‌کاری از او سر نزند، همان‌طوری‌که چوب هیچ‌کاری از او سر نمی‌زند و هیچ قدرت ندارد و اختیار و اراده‌ای از خودش ندارد، اینها همین‌طور هستند و بخواهند هم نمی‌توانند گناه کنند؛ نه! این‌طور نیست. بخواهند می‌توانند، از من و شما هم بهتر می‌توانند گناه کنند. گناه نکردن و کفّ نفس برای انسان هنر است نه‌اینکه انسان نتواند انجام بدهد، آنکه هنر نیست. سنگ هم معصوم است دیگر و گناه نمی‌تواند بکند و این فرش هم معصوم است پس کاری انجام نمی‌دهد، جمعش می‌کنند و لوله می‌کنند و کنار می‌گذارند و دوباره پهن می‌کنند و او کاری هم نمی‌تواند بکند، از خودش هیچ اختیار و اراده‌ای ندارد.

عدم تفاوت در قدرت بر انجام گناه بین امام و سایر افراد

امام می‌تواند گناه کند همان‌طوری‌که ما می‌توانیم گناه کنیم، هیچ تفاوتی بین ما و امام نیست. فرق این است که آن برهان برای امام روشن است و انجام نمی‌دهد و اگر خدا آن برهان را برای ما روشن کند می‌رویم انجام می‌دهیم. به امام گفتند که این عمل موجب ابتعاد است، می‌گوید که چشم حالا که موجب ابتعاد است من این عمل را انجام نمی‌دهم. به ما می‌گویند که موجب ابتعاد است، می‌گوییم که برو پی کارت! بابا چه کسی دیده و خبر آورده است؟! این فرق بین ما و امام است! این شخص به مقام عصمت رسیده است و البته این پایین‌ترین حدّ عصمت است و حالا عصمت‌های بالا مراتب دیگری دارد و این کمترینش در افعال و کردار و محرّمات است. ما هم اگر در همهٔ مراتب این‌طور باشیم، ما هم همین هستیم. ما هم اگر نسبت به آنچه که به ما می‌گویند ترتیب‌اثر بدهیم و فقط این‌طور نباشد که بیاییم دعای ابی‌حمزه را گوش بدهیم و بعد هم برویم پی کارمان و هر کاری دلمان خواست بکنیم، اگر به آنچه که گفته می‌شود ترتیب‌اثر بدهیم و جامهٔ عمل بپوشانیم، اگر این‌طور باشد کم‌کم انسان جلو می‌آید، جلو می‌آید.

ولی اگر نه، بخواهیم فقط به همین شنیدن و گفتن و ارتباط، به همین‌ها دل خوش کنیم، امروز و فردا و سال‌های بعد همه در یک ردیف و رتبه و به یک نسق قرار می‌گیرند.

یک وقت آن زمان‌ها که ما خدمت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بودیم، ایشان مجالسی که داشتند گاهی اوقات ما دیر می‌آمدیم و زود می‌آمدیم؛ ایشان ما را مؤاخذه می‌کردند که چرا دیر آمدی؟! ده دقیقه دیر آمدی! پنج دقیقه دیر آمدی! یک روز به من گفتند که آقا سید محسن چرا شما دیر می‌آیی؟! گفتم که آقاجان تا راه می‌افتیم و [می‌آییم دیر می‌شود]! می‌گفتند که این مجالس را من برای تو قرار دادم، آن‌وقت تو می‌گویی که من پنج دقیقه دیر می‌آیم، ده دقیقه دیر می‌آیم؟! این حرف، خیلی حرف عجیبی است! ما مثلاً در آن موقع توجهمان این بود که بالأخره یک مجلس است و رفقا می‌آیند، حالا ما آمدیم نیامدیم، حالا ما کجای کاریم، کجای قضیه هستیم، ما هم می‌آییم و یک گوشه‌ای می‌نشینیم و همین رفقا هستند و می‌آیند و ایشان هم صحبتشان را می‌کنند و حالا برای ما ده دقیقه دیر شد دیر شد، آمدیم حالا یک گوشه می‌نشینیم. می‌فرمودند که این مجالس را من آوردم که تو این حرف‌ها را بشنوی، آن‌وقت تو می‌گویی که من ده دقیقه دیر آمدم! حالا پنج دقیقه دیر شد! خیلی حرف، حرف دقیقی است. چرا تو خودت را داری از این جمع جدا می‌کنی؟! این حرف برای همه است از جمله خود تو، نه‌اینکه حالا تو خیال کنی یک تافتهٔ جدا بافته‌ای هستی و نمی‌دانم حالا بالأخره یک مجلسی هست و مهم این است که یک مجلسی باشد و عده‌ای باهم باشند و جمع بشوند. توجه کردید؟!

من حرف آقا را الآن دارم می‌فهمم و مطلب ایشان را الآن دارم می‌فهمم که ایشان چقدر روی تک‌تک کلماتشان [نظر داشتند و] وقتی که نگاه می‌کنم و تأمل می‌کنم می‌بینم عجب این را اصلاً برای من گفتند، حالا به سهم خودم و بعد یاد این عبارت خود ایشان افتادم که من وقتی در خدمت آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هستم، هر کلامی را که ایشان می‌گویند آن کلام را به خود می‌گیرم. ایشان آن موقع این مطلب را می‌فرمودند و ما این را هم می‌دیدیم درحالی‌که بقیه می‌آمدند و با سماور ور می‌رفتند و با چایی ور می‌رفتند، چایی درست می‌کردند و مرتب می‌کردند، نمی‌دانم حواسشان به پنجره بود، به ساعت بود. اینها دنبال این بودند که مجلس بگذرد، از مجلس خوششان می‌آمد. حالا در مجلس آقای حداد هستیم، در مجلس [بزرگان] هستیم، چایی می‌دهیم، جانماز جمع می‌کنیم، مهرها را درست می‌کنیم، قرآن‌ها را مرتب می‌کنیم. اما او دنبال این است که نگاه کند به دهان آقای حداد ببیند از دهانش چه بیرون می‌آید. این دنبال این است که فتیلهٔ سماور را بالا بکشد یا پایین و چایی خوب دم بکشد، این دنبال گذران مجلس است نه دنبال مطلب. نتیجه‌اش چه می‌شود؟! آن سهم نمی‌برد، نصیب نمی‌برد. آن کسی که نصیب می‌برد او [مرحوم آقا] است که به‌دنبال این است که ببیند که امروز از این استاد چه [چیزی نصیبش می‌شود] و گیرش آمد، امروز چه چیزی که به‌دردش می‌خورد به‌دست آورد و به آنجا رسید و این یک مطلبی است که از خودم گرفته تا بقیه مشاهده می‌کنم که ما نسبت به آن متهاون و سست هستیم و آن جدیت و اهمیت لازم را نمی‌دهیم. همین که احساس می‌کنیم حالا دور هم هستیم و بالأخره شب‌هایی هست، روزهایی هست، بالأخره ذکری هست و «عِندَ ذِکرِ الصّالِحین یَنزِلُ الرَحمَة»[1] همین ما را پر می‌کند! نه، این کافی نیست! این خوب است و باید هم باشد، باید انسان با رفیق باشد ولی باید از این مجلس استفاده کند و سهمش را بگیرد و ببرد همان‌طوری‌که نسبت به مسائل دنیا ما همین‌طور هستیم. وقتی می‌رویم در یک جا یک منفعت دنیوی برای ما هست نسبت به آنجا شائق و راغب هستیم تا برویم این معامله را دست بگیریم و ازدست ندهیم، به‌دست فلان شخص نیفتد و این سود را ما ببریم.

این مطلب مطلبی است که امام سجاد علیه‌السّلام با یک بیان لطیف و ظریف در اینجا بیان کرده‌اند. حضرت می‌فرماید که علت اینکه ما نسبت به گناه سست هستیم این است که خدایا تو حلیم و بردباری! اگر تو همان موقع حق ما را کف دستمان می‌گذاشتی، ما دیگر گناه نمی‌کردیم و می‌دیدیم که هنوز گناه نکرده چوب و چماق خدا آمد، انجام نمی‌دادیم! آن برهان رب، آن حالت قطع، آن حالت ظلمت، آن حالت کدورت، آن بطن خلاف در ما آن‌طوری‌که باید خودش را نشان نمی‌دهد و این ناشی از همان حلم پروردگار است. یعنی آن حلم پروردگار باعث می‌شود که ما تجرّی پیدا کنیم، ما نسبت به گناه شوق پیدا کنیم و بعد هم اطلاع داریم که خدا عفوّ و غفور است و می‌بخشد، این را هم می‌دانیم.

واقعاً هم همین‌طور است وقتی که انسان یک گناه انجام می‌دهد بعدش توبه می‌کند، حالا عیبی ندارد این کار را می‌کنیم بعد إن‌شاءالله بالأخره وقت زیاد است حالا فرصت داریم. درست است وقت زیاد است، خدا هم می‌بخشد البته انسان باید حق الناس را بدهد و درست است خدا می‌بخشد ولی این فرصتی که ازدستت رفت، این را چطور می‌توانی جبران کنی؟! امروز که روز جمعه بود یک سهمیه‌ای برای امروز در پرونده‌ات گذاشته بودند، آن سهمیه را نداری و این دیگر برنمی‌گردد. بله فردا که روز شنبه است حساب خودش را دارد، حالا فردا حواست را جمع کن که خلافی از تو سر نزند، ولی امروز را چه؟! برفرض که خدا بخشید و گفت که کار خلافی که امروز، روز جمعه کردی من بخشیدم ولی سهمیه را چه؟! سهمیه برنمی‌گردد. این ازدست رفت و این مهم است، این مهم است.

می‌گویند که خدا از همهٔ گناهان فلان شخص هنگام مرگ گذشت؛ خیلی خب خدا گفت که عقابت نمی‌کنم ولی این عمرت چه شد؟! چه گیرت آمد؟! اینجاست که حسرت ازدست رفتن فرصت‌ها برای

---

[1]. *بحارالأنوار*، ج ۹۰، ص ۳۴۹.

انسان پیدا می‌شود و این را دیگر نمی‌شود کاری کرد. اگر اجازه بدهید دیگر به این مقدار اکتفا کنیم و إن‌شاءالله تا برای بعد هرچه خدا بخواهد.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد